Islamic Knowledge and Insight

معرفت و بصیرت اسلامی

An Analysis of the Economic Functions of the Wikāla Organization in Organizing the Livelihoods of Shiʿa Muslims in the Early Islamic Centuries

1. Ehsan Momenifard: Department of Islamic Studies, Lorestan Branch, Lorestan University, Khorramabad, Iran
2. Forouzan Norouzinejad*: PhD in Islamic History, Academic Educational Center of the Islamic Society of Khuzestan Workers, University of Applied Science and Technology, Tehran, Iran (Email: Forouzan500@gmail.com)

Abstract

The aim of this study is to elucidate the economic mechanisms employed by the Imams (peace be upon them) to support the Shiʿa community and to examine the role of social factors and the Wikāla Organization in organizing their livelihood affairs during the Abbasid era. The present study was conducted using a descriptive-analytical method and was based on historical, hadith, and biographical (rijāl) sources. The findings indicate that the expansion of the Shiʿa population in major centers such as Kufa and Baghdad provided the groundwork for the formation of networks of economic mutual assistance. Through the implementation of empowerment-oriented strategies, such as supporting debtors and providing capital, the Imams (peace be upon them) went beyond temporary and occasional forms of assistance. In this context, the Wikāla Organization was also responsible for managing financial resources and establishing connections between the Imam and the Shiʿa. The results of the study demonstrate that the Imams' economic management constituted part of a comprehensive strategy aimed at preserving religious identity and enhancing the resilience of the Shiʿa community against the political and economic pressures exerted by the Abbasid government. By strengthening intra-group solidarity, this strategy helped ensure the continuity of the Shiʿa community's social existence.

Keywords: *the Imams (peace be upon them), Shiʿa economy, Abbasid era, Wikāla Organization, financial relations, Shiʿa Muslims.*

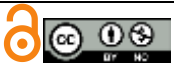

How to cite: Momenifard, E. & Norouzinejad, F. (2026). An Analysis of the Economic Functions of the Wikāla Organization in Organizing the Livelihoods of Shiʿa Muslims in the Early Islamic Centuries. *Islamic Knowledge and Insight, 4*(6), 1-13.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 31 March 2026
Revise Date: 15 August 2026
Accept Date: 23 August 2026
Initial Publish Date: 02 November 2026
Final Publish Date: 20 February 2027

واکاوی کارکردهای اقتصادی سازمان وکالت در ساماندهی معیشت شیعیان (قرون نخستین اسلامی)

۱. احسان مومنی فرد: گروه معارف اسلامی، واحد لرستان، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران
۲. فروزان نوروزی نژاد*: دکتری تاریخ اسلام، مرکز آموزشی علمی کاربردی جامعه اسلامی کارگران خوزستان، دانشگاه جامع علمی کاربردی، تهران، ایران.
(پست الکترونیک: Forouzan500@gmail.com)

چکیده

هدف این پژوهش، تبیین سازوکارهای اقتصادی ائمه(ع) در حمایت از جامعه شیعه و بررسی نقش عوامل اجتماعی و سازمان وکالت در ساماندهی امور معیشتی آنان در عصر عباسی است. پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و بر پایه منابع تاریخی، حدیثی و رجالی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که گسترش جمعیت شیعیان در مراکز مهمی چون کوفه و بغداد، زمینه شکل‌گیری شبکه‌های همیاری اقتصادی را فراهم ساخت و ائمه(ع) با اجرای راهبردهای توانمندسازی نظیر حمایت از بدهکاران و اعطای سرمایه، فراتر از کمک‌های مقطعی عمل کردند؛ در این میان، سازمان وکالت نیز وظیفه مدیریت منابع مالی و ایجاد پیوند میان امام و شیعیان را بر عهده داشت. نتایج پژوهش حاکی از آن است که مدیریت اقتصادی ائمه(ع) بخشی از یک راهبرد جامع برای حفظ هویت مذهبی و افزایش تاب‌آوری جامعه شیعه در برابر فشارهای سیاسی و اقتصادی حکومت عباسی بود که از طریق تقویت همبستگی درون‌گروهی، استمرار حیات اجتماعی آنان را تضمین کرد.

کلیدواژگان: *ائمه اطهار(ع)، اقتصاد شیعه، عصر عباسی، سازمان وکالت، روابط مالی، شیعیان.*

شیوه استناددهی: مومنی فرد، احسان.، و نوروزی نژاد، فروزان. (۱۴۰۵). واکاوی کارکردهای اقتصادی سازمان وکالت در ساماندهی معیشت شیعیان (قرون نخستین اسلامی). *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۴(۶)، ۱۳-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۱ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲۴ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۱۱ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

مقدمه

اقتصاد، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های شکل‌گیری و استمرار حیات اجتماعی جوامع انسانی است و در جوامعی که با فشارهای سیاسی، مذهبی و اجتماعی مواجه‌اند، نقشی تعیین‌کننده در حفظ هویت جمعی و بقای فرهنگی ایفا می‌کند. جامعه شیعه در سده‌های دوم و سوم هجری، هم‌زمان با استقرار و تثبیت خلافت عباسی، در معرض محدودیت‌های گسترده سیاسی، امنیتی و اقتصادی قرار گرفت. سیاست‌های کنترلی خلفای عباسی، نظارت بر فعالیت‌های شیعیان، محرومیت آنان از بسیاری از مناصب حکومتی و فشارهای ناشی از تقابل‌های اعتقادی، شرایطی پدید آورد که استمرار حیات اقتصادی این جامعه را با چالش‌های جدی مواجه ساخت. در چنین فضایی، ائمه اطهار(ع) علاوه بر ایفای نقش دینی و علمی، با اتخاذ راهبردهای متنوع اقتصادی و اجتماعی، به حفظ انسجام جامعه شیعه و کاهش پیامدهای این فشارها پرداختند. مطالعه منابع تاریخی نشان می‌دهد که مدیریت اقتصادی ائمه(ع) صرفاً به پرداخت کمک‌های مالی به نیازمندان محدود نبود، بلکه مجموعه‌ای از اقدامات هدفمند، از جمله تقویت شبکه‌های همیاری میان شیعیان، توسعه روابط مالی میان امام و پیروان، سامان‌دهی وجوهات شرعی، حمایت از بدهکاران و آسیب‌دیدگان اقتصادی، هدایت سرمایه‌ها به سمت فعالیت‌های مولد و ایجاد سازمان وکالت، به‌مثابه شبکه‌ای منسجم برای مدیریت امور مالی، اجتماعی و ارتباطی شیعیان را دربر می‌گرفت. این اقدامات در کنار تقویت همبستگی اجتماعی، زمینه حفظ استقلال نسبی اقتصادی جامعه شیعه را در برابر فشارهای حکومت فراهم ساخت.

اگرچه پژوهش‌های متعددی درباره سیره اقتصادی ائمه اطهار(ع)، سازمان وکالت، یا تاریخ اجتماعی شیعه انجام شده است، اغلب این مطالعات هر یک تنها به یکی از ابعاد این موضوع پرداخته‌اند و کمتر پژوهشی، مجموعه سازوکارهای اقتصادی جامعه شیعه را در قالب یک نظام منسجم و در پیوند با شرایط اجتماعی و سیاسی عصر عباسی مورد تحلیل قرار داده است. ازاین‌رو، همچنان جای پژوهشی که بتواند ارتباط میان ساختار جمعیتی شیعیان، تعاملات اجتماعی، شبکه وکالت، روابط مالی ائمه(ع) با شیعیان و آثار اقتصادی این مجموعه اقدامات را به‌صورت یکپارچه بررسی کند، خالی به نظر می‌رسد. بر همین اساس، مسئله اصلی این پژوهش آن است که ائمه اطهار(ع) با بهره‌گیری از چه سازوکارهایی توانستند در شرایط فشارهای سیاسی و اقتصادی حکومت عباسی، بنیان‌های اقتصادی جامعه شیعه را حفظ و تقویت کنند؟ پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و با تکیه بر منابع تاریخی، حدیثی و رجالی، ضمن بررسی وضعیت اقتصادی شیعیان در عراق، نقش عواملی چون گسترش جمعیت شیعه، تعاملات اجتماعی، روابط مالی ائمه(ع) با پیروان، سازمان وکالت و حمایت‌های اقتصادی از اقشار آسیب‌پذیر را در حفظ انسجام و پایداری اقتصادی جامعه شیعه تحلیل می‌کند. نتایج این پژوهش نشان خواهد داد که مدیریت اقتصادی ائمه(ع) صرفاً واکنشی به نیازهای مقطعی نبود، بلکه بخشی از یک راهبرد بلندمدت برای تقویت سرمایه اجتماعی، حفظ هویت مذهبی و تأمین پایداری اقتصادی جامعه شیعه در دوران حاکمیت عباسی به شمار می‌رفت.

۱- تأثیر تعاملات اجتماعی بر اقتصاد شیعیان

تعاملات اجتماعی یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده فعالیت‌های اقتصادی در هر جامعه به شمار می‌رود؛ زیرا گسترش روابط اجتماعی، اعتماد متقابل و شبکه‌های ارتباطی، زمینه دسترسی افراد به فرصت‌های شغلی، تجاری و سرمایه‌های اجتماعی را فراهم می‌سازد. ازاین‌رو، بررسی تغییر الگوی تعاملات اجتماعی شیعیان در سده‌های نخستین اسلامی، نقش مهمی در تبیین وضعیت اقتصادی آنان دارد. مقایسه تعاملات اجتماعی مسلمانان در قرن نخست هجری با قرن دوم و سده‌های پس از آن نشان می‌دهد که در قرن نخست، ساختار قبیله‌ای و سنت‌های اجتماعی عرب، مهم‌ترین عامل سامان‌دهنده روابط اجتماعی میان مسلمانان بود. با وجود اختلافات سیاسی، پیوندهای قبیله‌ای و خویشاوندی همچنان نقش مؤثری در حفظ ارتباطات اجتماعی و اقتصادی ایفا می‌کرد. اما از قرن دوم هجری، با فاصله گرفتن شاخه‌های قبایل از یکدیگر، گسترش منازعات سیاسی و شکل‌گیری اختلافات کلامی و فقهی، هویت فرقه‌ای به‌تدریج

جایگزین هویت فراگیر اسلامی شد و این تحول بر میزان و کیفیت تعاملات اجتماعی مسلمانان تأثیر گذاشت.

یکی از نمودهای این تغییر را می‌توان در روابط خانوادگی و ازدواج مشاهده کرد. در روایتی آمده است که عبدالله بن یزید اباضی از هشام بن حکم درخواست کرد تا دخترش فاطمه را به ازدواج او درآورد؛ اما هشام با این استدلال که «او مؤمنه است» از پذیرش این درخواست خودداری کرد. این ماجرا نشان می‌دهد که در قرن دوم هجری، تعلقات فرقه‌ای در برخی موارد بر روابط اجتماعی و خانوادگی تأثیرگذار شده بود (Al-Tusi, 1983). هرچند از دیدگاه فقه اسلامی، ملاک صحت ازدواج، اسلام است و نه وابستگی فرقه‌ای (Al-Hurr al-Amili, 1993)، شواهد تاریخی بیانگر آن است که در عمل، گرایش‌های مذهبی در تصمیمات اجتماعی و خانوادگی نقش پررنگی یافته بود.

افزون بر این، گسترش مفاهیمی چون تکفیر، لعن و برائت در مناسبات میان برخی جریان‌های اسلامی، به کاهش سطح تعاملات اجتماعی انجامید. تکفیر به معنای خارج دانستن فرد یا گروهی از دایره اسلام و لعن و برائت نیز بیانگر مرزبندی اعتقادی و اجتماعی با گروه‌های دیگر بود. رواج این مفاهیم، به‌ویژه از قرن سوم هجری، موجب افزایش فاصله میان گروه‌های مذهبی و کاهش همکاری‌های اجتماعی و اقتصادی میان آنان شد. تحولات سیاسی عصر عباسی نیز این روند را تشدید کرد. عباسیان که علویان و شیعیان را از مهم‌ترین رقیبان سیاسی خود می‌دانستند، با اعمال محدودیت‌های سیاسی، امنیتی و اجتماعی، زمینه انزوای نسبی شیعیان را فراهم کردند. در نتیجه، بسیاری از مسلمانان، به‌ویژه صاحبان مناصب حکومتی، از بیم پیامدهای سیاسی، از برقراری ارتباط نزدیک با شیعیان یا علویان خودداری می‌کردند (Al-Isfahani; Al-Mas'udi, 1988).

نمونه‌ای از این وضعیت را ابوالفرج اصفهانی نقل کرده است. محمد بن صالح حسنی از ابراهیم بن مدبر خواست تا از عیسی بن موسی برای ازدواج با دخترش خواستگاری کند، اما وی با وجود اعتراف به شایستگی محمد بن صالح، این درخواست را به دلیل بیم از خشم متوکل عباسی نپذیرفت (Al-Isfahani). این گزارش نشان می‌دهد که فشارهای سیاسی حکومت، حتی بر روابط خانوادگی و اجتماعی نیز سایه افکنده بود و تعامل با علویان می‌توانست برای افراد هزینه‌های سیاسی و اقتصادی در پی داشته باشد. کاهش تعاملات اجتماعی، پیامدهای اقتصادی مستقیمی برای شیعیان به همراه داشت. محدود شدن ارتباطات اجتماعی، کاهش اعتماد میان گروه‌های مذهبی، دشوار شدن تشکیل مشارکت‌های اقتصادی، محدودیت در دسترسی به شبکه‌های تجاری و محرومیت از برخی مناصب اداری و اقتصادی، موجب کاهش فرصت‌های اشتغال، سرمایه‌گذاری و مبادلات اقتصادی شیعیان شد. ازاین‌رو، فشارهای سیاسی و مذهبی واردشده بر شیعیان در قرون دوم و سوم هجری، تنها به عرصه اعتقادی و اجتماعی محدود نماند، بلکه با تضعیف سرمایه اجتماعی آنان، زمینه محدود شدن ظرفیت‌های اقتصادی این جامعه را نیز فراهم ساخت (Al-Mas'udi, 1988).

۲- تمرکز جمعیتی شیعیان و پیامدهای اقتصادی آن

یکی از مهم‌ترین عوامل اجتماعی مؤثر بر وضعیت اقتصادی شیعیان در قرون دوم و سوم هجری، افزایش جمعیت و تمرکز جغرافیایی آنان در برخی شهرهای مهم جهان اسلام، به‌ویژه بغداد، بود. تمرکز جمعیتی، افزون بر تقویت انسجام اجتماعی، زمینه شکل‌گیری شبکه‌های ارتباطی، توسعه مبادلات اقتصادی، افزایش اعتماد متقابل و گسترش همکاری‌های درون‌گروهی را فراهم می‌کرد؛ ازاین‌رو، بررسی پراکندگی جغرافیایی شیعیان، در تبیین وضعیت اقتصادی آنان اهمیت ویژه‌ای دارد.

با مهاجرت یاران امام علی(ع) و گسترش اندیشه تشیع در عراق، زمینه استقرار تدریجی شیعیان در شهرهای مهم این منطقه، به‌ویژه بغداد، فراهم شد. بغداد که در آغاز خلافت عباسی به‌عنوان پایتخت حکومت و «مدینةالسلام» شناخته می‌شد، ابتدا شهری با کارکرد سیاسی و نظامی بود؛ اما به‌تدریج به مهم‌ترین مرکز علمی، فرهنگی و اقتصادی جهان اسلام تبدیل شد. این جایگاه موجب شد گروه‌های مختلفی از دانشمندان، بازرگانان و خاندان‌های شیعی از شهرهایی

همچون کوفه، بصره، مدائن و دیگر مناطق به بغداد مهاجرت کنند و جمعیت قابل توجهی از شیعیان در این شهر استقرار یابد (Al-Khatib al-Baghdadi, 1996; Al-Muqaddasi, 1982).

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که شیعیان بخش مهمی از جمعیت بغداد را تشکیل می‌دادند و محله کرخ، در بخش غربی این شهر، مهم‌ترین مرکز تجمع آنان بود. منابع تاریخی از حضور گسترده شیعیان در این محله یاد کرده‌اند و کرخ را یکی از بزرگ‌ترین کانون‌های شیعه‌نشین بغداد معرفی کرده‌اند (Al-Khatib al-Baghdadi, 1996; Al-Ya'qubi, 1992). افزون بر این، بغداد از مهم‌ترین مراکز ارتباطی میان امامان شیعه(ع) و پیروان آنان به شمار می‌رفت و حضور وکلای ائمه(ع) در این شهر، ارتباط سازمان‌یافته شیعیان با رهبری مذهبی را تسهیل می‌کرد.

از آغاز حکومت عباسیان (۱۳۲ق) تا پایان غیبت صغری (۳۲۹ق)، تشیع نسبت به دوره امویان گسترش چشمگیری یافت و شیعیان در بخش‌های مختلف قلمرو اسلامی پراکنده شدند (Jasim; Pishvaei, 2011). این افزایش جمعیت، به‌ویژه در مراکز شهری، به اندازه‌ای بود که حکومت عباسی آن را تهدیدی برای ثبات سیاسی خود تلقی می‌کرد. برای نمونه، در مراسم تشییع پیکر امام موسی کاظم(ع)، حضور گسترده شیعیان موجب شد سلیمان بن ابی جعفر، عموی هارون‌الرشید، برای جلوگیری از بروز ناآرامی، در مراسم شرکت کند (Al-Mufid, 1992; Al-Tabari, 1879).

همچنین منابع تاریخی از حضور حدود دوازده هزار نفر از شیعیان در مراسم تشییع امام جواد(ع) و نیز اجتماع گسترده آنان در زمان رحلت امام هادی(ع) یاد کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که به سبب ازدحام جمعیت، آن حضرت در منزل خویش به خاک سپرده شد (Al-Mufid, 1992; Pishvaei, 2011).

تمرکز جمعیتی شیعیان، افزون بر تقویت هویت مذهبی و انسجام اجتماعی، آثار اقتصادی مهمی نیز به همراه داشت. استقرار شمار زیادی از شیعیان در یک منطقه، شکل‌گیری شبکه‌های اعتماد، توسعه مبادلات تجاری، تسهیل مشارکت‌های اقتصادی و حمایت متقابل در شرایط بحرانی را امکان‌پذیر می‌ساخت. این شبکه‌های اجتماعی، هزینه مبادلات اقتصادی را کاهش می‌داد و امنیت بیشتری برای فعالیت‌های تجاری و مالی اعضای جامعه شیعی فراهم می‌کرد. در نتیجه، شیعیان در بسیاری از معاملات و فعالیت‌های اقتصادی، همکاری‌های درون‌گروهی را گسترش داده و در تأمین نیازهای مالی یکدیگر نقش مؤثری ایفا می‌کردند. از سوی دیگر، ارتباط مستمر شیعیان با امامان(ع) و شبکه وکالت، تنها کارکرد مذهبی نداشت، بلکه به ایجاد یک شبکه منسجم اقتصادی نیز انجامید. پرداخت وجوهات شرعی، انتقال منابع مالی، حمایت از نیازمندان و سامان‌دهی امور مالی شیعیان، موجب شکل‌گیری پیوندهای اقتصادی گسترده میان امامان(ع) و پیروان آنان شد؛ پیوندی که علاوه بر کارکرد دینی، انسجام اقتصادی جامعه شیعی را تقویت می‌کرد.

۳- شبکه حمایت مالی ائمه(ع) و نقش آن در تقویت اقتصاد شیعیان

یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر انسجام اقتصادی جامعه شیعی در قرون دوم و سوم هجری، شبکه حمایت مالی ائمه(ع) از پیروان خود بود. این حمایت‌ها صرفاً جنبه احسان و انفاق نداشت، بلکه بخشی از سیاست اجتماعی و اقتصادی ائمه(ع) برای حفظ کرامت انسانی، کاهش فقر، جلوگیری از فروپاشی اقتصادی خانواده‌های شیعه و تقویت بنیان‌های اقتصادی جامعه شیعی به شمار می‌رفت. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که ائمه(ع) با بهره‌گیری از منابع مالی در اختیار خود، از گروه‌های مختلف جامعه، از جمله بدهکاران، نیازمندان، ورشکستگان، مسافران درمانده و حتی افرادی که برای آغاز فعالیت اقتصادی نیازمند سرمایه بودند، حمایت می‌کردند (Al-Mufid, 1992; Ibn Shahrashub, 1997).

حمایت مالی از بدهکاران و توانمندسازی اقتصادی شیعیان

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این حمایت، رسیدگی به بدهکاران و افرادی بود که بر اثر مشکلات مالی در معرض فروپاشی اقتصادی قرار داشتند. محمد بن عبدالله بکری نقل می‌کند که پس از ناتوانی

در پرداخت بدهی خود، به امام موسی کاظم(ع) مراجعه کرد. امام پس از اطلاع از وضعیت وی، سیصد دینار در اختیار او قرار داد تا بدهی خود را بپردازد و از بحران اقتصادی رهایی یابد (Al-Mufid, 1992). این روایت نشان می‌دهد که هدف امام(ع) صرفاً کمک مقطعی به نیازمندان نبود، بلکه تلاش داشت با رفع بدهی افراد، آنان را به چرخه فعالیت اقتصادی بازگرداند. پرداخت دیون، از سقوط اقتصادی خانواده‌ها جلوگیری می‌کرد و امکان استمرار فعالیت‌های تولیدی و تجاری را برای آنان فراهم می‌ساخت. ازاین‌رو، حمایت مالی ائمه(ع) را می‌توان نوعی نظام تأمین اجتماعی غیررسمی در جامعه شیعی دانست که کارکردی فراتر از صدقه و انفاق داشت.

نمونه دیگری از این سیاست اقتصادی در روایت علی بن ابی حمزه مشاهده می‌شود. امام موسی کاظم(ع) مبلغی را برای یکی از دست‌فروشان نیازمند فرستاد و پس از وفات او نیز دستور داد دارایی باقی‌مانده به خانواده وی بازگردانده شود (Al-Majlisi, 1982). این اقدام نشان می‌دهد که حمایت مالی ائمه(ع) تنها به شخص نیازمند محدود نمی‌شد، بلکه حفظ امنیت اقتصادی خانواده او نیز مورد توجه قرار داشت؛ امری که از گسترش فقر در میان بازماندگان جلوگیری می‌کرد.

حمایت از نیازمندان و تقویت سرمایه اجتماعی شیعیان

بخش مهم دیگری از سیاست اقتصادی ائمه(ع)، حمایت مستمر از فقرا و محرومان بود. شیخ مفید در توصیف سیره امام موسی کاظم(ع) می‌نویسد که آن حضرت شبانه و به دور از چشم دیگران، مواد غذایی، پول و سایر نیازهای ضروری را برای خانواده‌های نیازمند حمل می‌کرد، به‌گونه‌ای که دریافت‌کنندگان کمک، بخشنده را نمی‌شناختند (Al-Mufid, 1992). این شیوه بیانگر آن است که در اندیشه اقتصادی ائمه(ع)، حفظ کرامت انسانی نیازمندان اهمیت ویژه‌ای داشت. پنهان بودن کمک‌ها، افزون بر جلوگیری از رواج تکدی، مانع آسیب دیدن شخصیت اجتماعی افراد می‌شد و سرمایه اجتماعی جامعه شیعه را حفظ می‌کرد. از سوی دیگر، منابع تاریخی نشان می‌دهد که کمک‌های مالی امام کاظم(ع) غالباً در حدی بود که فرد را از نیاز مستمر بی‌نیاز می‌ساخت؛ به‌گونه‌ای که عطایای آن حضرت به ضرب‌المثل تبدیل شده بود و مورخان میزان معمول این کمک‌ها را بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ دینار گزارش کرده‌اند (Al-Irbili, 2002; Al-Qummi, 2006). این میزان از حمایت، نشان‌دهنده آن است که سیاست اقتصادی امام(ع) بر رفع پایدار نیازهای اقتصادی افراد استوار بود، نه تأمین حداقلی معیشت.

نکته قابل توجه دیگر، جهت‌دهی کمک‌های مالی به سوی توانمندسازی اقتصادی بود. در روایتی، فردی از امام موسی کاظم(ع) درخواست صد درهم برای آغاز کسب‌وکار کرد. امام پس از گفت‌وگو با وی، دو هزار درهم در اختیار او قرار داد و توصیه کرد سرمایه خود را در تجارت «مازو» به کار گیرد. گزارش‌ها حاکی از آن است که این فرد با بهره‌گیری از این سرمایه، به استقلال اقتصادی دست یافت (Al-Hurr al-Amili, 1993; Al-Majlisi, 1982). این روایت نشان می‌دهد که ائمه(ع) کمک مالی را صرفاً وسیله‌ای برای رفع نیازهای روزمره نمی‌دانستند، بلکه آن را ابزاری برای ایجاد اشتغال، افزایش درآمد و توانمندسازی اقتصادی شیعیان تلقی می‌کردند.

همین رویکرد در سیره امام رضا(ع) نیز مشاهده می‌شود. آن حضرت ضمن رسیدگی محرمانه به نیازمندان، در مواردی هزینه بازگشت مسافران درمانده را تأمین می‌کرد و با پنهان نگه داشتن هویت بخشنده، از حفظ عزت و منزلت اجتماعی آنان صیانت می‌نمود (Al-Kulayni, 1984; Ibn Shahrashub, 1997). این رفتار نشان می‌دهد که در نظام اقتصادی اهل‌بیت(ع)، حمایت مالی با حفظ کرامت انسانی، اعتماد اجتماعی و تقویت همبستگی درون جامعه شیعی پیوندی ناگسستنی داشته است.

حمایت اقتصادی از اقشار آسیب‌پذیر و توانمندسازی مالی شیعیان

حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، یکی از مهم‌ترین ابعاد سیاست اقتصادی ائمه(ع) در قبال جامعه شیعی بود. بررسی سیره اقتصادی امامان نشان می‌دهد که کمک‌های مالی آنان صرفاً جنبه احسان و انفاق نداشت،

بلکه با هدف حفظ کرامت انسانی، کاهش آسیب‌های اقتصادی، ایجاد امنیت معیشتی و تقویت انسجام اقتصادی جامعه شیعه انجام می‌گرفت. این حمایت‌ها، طیف گسترده‌ای از نیازمندان، بدهکاران، مسافران درمانده، خانواده‌های کم‌بضاعت و حتی افرادی را که برای آغاز فعالیت اقتصادی به سرمایه اولیه نیاز داشتند، دربر می‌گرفت (Al-Majlisi, 1982; Al-Mufid, 1992).

امام جواد(ع) نیز در انفاق، اصل اعتدال و تناسب میان میزان کمک و نیاز مخاطب را رعایت می‌کرد. در گزارشی آمده است که مردی از آن حضرت درخواست کرد به اندازه مروّت خویش به او عطا کند. امام فرمود چنین کاری مقدور نیست؛ اما هنگامی که درخواست‌کننده تقاضا کرد به اندازه مروّت خود او عطا شود، امام صد دینار به وی بخشید. این روایت نشان می‌دهد که در سیره اقتصادی امام جواد(ع)، میزان کمک بر پایه نیاز واقعی و مصلحت اقتصادی افراد تعیین می‌شد و از افراط و تفریط در انفاق پرهیز می‌گردید (Ibn Shahrashub, 1997).

در سیره امام هادی(ع) نیز حمایت اقتصادی از نیازمندان، فراتر از کمک‌های مقطعی و مصرفی بود. در یکی از گزارش‌های تاریخی، مردی از شیعیان کوفه که زیر بار بدهی سنگینی قرار داشت، به آن حضرت پناه برد. امام با تدبیری هوشمندانه، زمینه دریافت کمک مالی از حکومت عباسی را فراهم ساخت و مبلغی بیش از میزان بدهی وی در اختیار او قرار گرفت تا علاوه بر پرداخت دیون، بتواند معاش خانواده خود را نیز تأمین کند (Al-Majlisi, 1982; Modarresi Chahardehi, 1973). این روایت بیانگر آن است که هدف امام صرفاً رهایی فرد از بدهی نبود، بلکه ایجاد ثبات اقتصادی و جلوگیری از بازگشت دوباره او به چرخه فقر نیز مدنظر قرار داشت.

منابع تاریخی همچنین نشان می‌دهد که امام هادی(ع) بخشی از وجوهات شرعی، از جمله خمس، زکات و صدقات، را برای حمایت از درماندگان و نیازمندان اختصاص می‌داد و در مواردی سرمایه لازم برای آغاز کسب‌وکار را در اختیار افراد قرار می‌داد تا بتوانند با استقلال اقتصادی، معیشت خود و خانواده‌شان را تأمین کنند. افزون بر این، آن حضرت از مسافران درمانده نیز حمایت می‌کرد و در صورت نبود امکانات مالی، برای رفع نیاز آنان از افراد مورد اعتماد قرض می‌گرفت تا هیچ نیازمندی بدون پشتیبانی رها نشود (Al-Kulayni, 1984; Modarresi Chahardehi, 1973).

روایت محمد بن عیسی نیز نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری نظام مالی ائمه(ع) است. وی از امام هادی(ع) درباره مالی که شخصی برای آن حضرت کنار گذاشته، اما بعدها خود به آن نیازمند شده بود، پرسش کرد. امام در پاسخ فرمود تا زمانی که مال در اختیار اوست، در مصرف آن مختار است و حتی اگر آن مال به دست امام نیز رسیده باشد، در صورت نیاز صاحب آن، باید با او مواسات و همدلی شود (Al-Kulayni, 1984). این پاسخ نشان می‌دهد که در اندیشه اقتصادی ائمه(ع)، رفع نیاز مؤمنان بر دریافت وجوه مالی اولویت داشته است. همچنین ابوهاشم جعفری نقل می‌کند که در دوران تنگنای اقتصادی به حضور امام هادی(ع) رسید. امام، پیش از آنکه وی درخواست خود را مطرح کند، ضمن یادآوری نعمت‌های الهی، دستور داد صد دینار به او پرداخت شود (Al-Majlisi, 1982). این اقدام، بیانگر آن است که حمایت اقتصادی ائمه(ع) علاوه بر تأمین نیازهای مادی، با تقویت روحیه، امید و عزت نفس افراد نیز همراه بود.

سیره امام حسن عسکری(ع) نیز همین رویکرد را نشان می‌دهد. آن حضرت در پاسخ به یکی از شیعیان که از فقر و تنگدستی شکایت کرده بود، ضمن دعوت به صبر و استقامت، بر نقش هدایتگر و پشتیبان اهل‌بیت(ع) برای پیروان خود تأکید کرد (Ibn Babawayh). همچنین در نامه‌ای خطاب به علی بن حسین بن بابویه قمی، افزون بر توصیه به صبر، شیعیان را به حفظ انسجام اجتماعی و امید به آینده فراخواند (Ibn Babawayh). این توصیه‌ها نشان می‌دهد که حمایت اقتصادی در اندیشه ائمه(ع)، صرفاً به کمک‌های مالی محدود نبود، بلکه تقویت سرمایه اجتماعی، امید و همبستگی درون جامعه شیعی نیز بخشی از این راهبرد محسوب می‌شد.

بررسی سیره اقتصادی امامان شیعه نشان می‌دهد که حمایت‌های مالی آنان بر چند اصل استوار بود: حفظ کرامت نیازمندان، اولویت‌بخشی به توانمندسازی اقتصادی، استفاده از منابع مالی برای ایجاد استقلال معیشتی، حمایت از خانواده‌های آسیب‌پذیر و تقویت همبستگی اجتماعی. این سیاست‌ها، افزون بر کاهش فقر، به شکل‌گیری شبکه‌ای از اعتماد و حمایت متقابل در جامعه شیعی انجامید و یکی از عوامل مؤثر در حفظ پایداری اقتصادی شیعیان در شرایط فشار سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رفت.

۴- نقش سازمان وکالت در مدیریت اقتصادی جامعه شیعه

با گسترش فشارهای سیاسی حکومت عباسی بر ائمه اطهار(ع) و پیروان آنان، امکان ارتباط مستقیم میان امامان و شیعیان به‌تدریج محدود شد. مراقبت‌های امنیتی، کنترل رفت‌وآمدها، زندانی شدن برخی از امامان و پراکندگی جغرافیایی شیعیان، ارتباط مستقیم آنان با امام را دشوار و گاه ناممکن ساخته بود. در چنین شرایطی، سازمان وکالت به‌عنوان یک شبکه ارتباطی منسجم میان امام و پیروان شکل گرفت و به‌تدریج به مهم‌ترین نهاد مدیریتی جامعه شیعه تبدیل شد. این سازمان که از آغاز حکومت عباسیان شکل منظم‌تری یافت و تا آغاز غیبت کبری استمرار داشت، افزون بر ایفای وظایف اعتقادی و فرهنگی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سامان‌دهی امور مالی و اقتصادی شیعیان ایفا کرد (Al-Kashshi, 1988; Al-Tusi, 1990). در فضای اختناق سیاسی عصر عباسی، انتقال وجوهات شرعی، پاسخ‌گویی به مسائل مالی شیعیان و توزیع منابع اقتصادی بدون وجود شبکه‌ای سازمان‌یافته امکان‌پذیر نبود. ازاین‌رو، وکلای ائمه(ع) به‌عنوان نمایندگان رسمی آنان، مسئولیت دریافت خمس، زکات، نذورات و سایر حقوق مالی را بر عهده داشتند و این منابع را مطابق دستور امام در میان نیازمندان، فعالیت‌های فرهنگی و اداره جامعه شیعی توزیع می‌کردند. بدین ترتیب، سازمان وکالت علاوه بر ایجاد پیوند اعتقادی میان امام و پیروان، نوعی نظام اقتصادی درون‌جامعه‌ای را نیز سامان داد که موجب حفظ انسجام اقتصادی شیعیان در شرایط فشار سیاسی گردید (Al-Tusi, 1990).

گسترش فعالیت این سازمان به‌ویژه در عصر امام کاظم(ع) آشکارتر شد. بسیاری از پژوهشگران این دوره را آغاز یا نقطه اوج فعالیت سازمان وکالت دانسته‌اند؛ زیرا هم‌زمان با زندانی شدن طولانی‌مدت امام کاظم(ع)، ارتباط مستقیم شیعیان با امام تقریباً ناممکن بود و شبکه وکالت مسئولیت اداره امور آنان را بر عهده گرفت. گستردگی این تشکیلات را می‌توان از سخن هارون عباسی خطاب به امام کاظم(ع) دریافت که با اشاره به ارسال خراج و اموال از نقاط مختلف، به نفوذ گسترده اقتصادی آن حضرت اذعان کرده است. همچنین حجم اموالی که پس از شهادت امام کاظم(ع) نزد برخی وکلا باقی مانده بود، نشان‌دهنده گستردگی فعالیت مالی این شبکه است (Al-Kashshi, 1988; Al-Mas'udi, 1988).

نقش وکلا در تثبیت انسجام اقتصادی و اعتقادی شیعیان

کارکرد سازمان وکالت صرفاً به دریافت و توزیع وجوهات محدود نمی‌شد، بلکه این نهاد در بزنگاه‌های سیاسی نیز نقش مهمی در حفظ انسجام جامعه شیعه ایفا می‌کرد. پس از شهادت هر یک از امامان، وکلا با معرفی امام بعدی، از شکل‌گیری بحران رهبری جلوگیری می‌کردند و در برابر جریان‌های انحرافی، همچون واقفیه، موضعی فعال داشتند. برای نمونه، یونس بن عبدالرحمن پس از شهادت امام کاظم(ع) با استناد به حدیث «اذا ظهرت البدع...» به مقابله با جریان وقف پرداخت و مانع گسترش آن شد (Al-Kashshi, 1988). همچنین پس از شهادت امام جواد(ع)، محمد بن فرج، وکیل برجسته آن حضرت در بغداد، با گردآوردن بزرگان شیعه و ارائه اسناد و نامه‌های امام جواد(ع)، امامت امام هادی(ع) را تثبیت کرد. در دوران آغاز غیبت صغری نیز نواب خاص امام عصر(عج) ادامه‌دهنده همین ساختار بودند و ضمن اداره امور مالی، پاسخ‌گوی نیازهای دینی و اجتماعی شیعیان محسوب می‌شدند (Al-Kashshi, 1988; Al-Tusi, 1990).

قلمرو جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت

گسترش جغرافیایی سازمان وکالت متناسب با پراکندگی جمعیت شیعه شکل گرفته بود. مهم‌ترین مراکز فعالیت این سازمان در عراق

شامل کوفه، بغداد، سامرا، مدائن، واسط، بصره و نواحی پیرامون آن بود. این مناطق، علاوه بر تمرکز جمعیت شیعی، از نظر سیاسی و اقتصادی نیز اهمیت فراوانی داشتند و بخش عمده‌ای از وجوهات شرعی از طریق همین مراکز جمع‌آوری و به امامان منتقل می‌شد (Al-Kashshi, 1988; Al-Najashi, 1986). کوفه به دلیل سابقه تاریخی تشیع، از نخستین پایگاه‌های سازمان وکالت به شمار می‌رفت و شخصیت‌هایی مانند عبدالرحمن بن حجاج، صفوان بن یحیی و ایوب بن نوح در آن فعالیت می‌کردند. بغداد نیز به‌تدریج به مهم‌ترین مرکز اداری سازمان وکالت تبدیل شد و پس از آغاز غیبت صغری، مرکز اصلی هدایت شبکه وکالت گردید. در این شهر، شخصیت‌هایی همچون علی بن یقطین، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن فرج و ابوهاشم جعفری مسئولیت‌های مهم مالی و اجرایی را بر عهده داشتند (Al-Kulayni, 1984; Al-Najashi, 1986). انتقال امام هادی(ع) به سامرا نیز موجب انتقال مرکز مدیریت سازمان وکالت به این شهر شد. عثمان بن سعید عمری در این دوره نقش حلقه واسط میان امام و سایر وکلای مناطق مختلف را ایفا می‌کرد و پس از آغاز غیبت صغری، همین ساختار در قالب نیابت خاص استمرار یافت. علاوه بر این، مناطقی مانند مدائن، واسط، بصره و موصل نیز دارای نمایندگان محلی بودند که وظیفه جمع‌آوری وجوهات، پاسخ‌گویی به شیعیان و حفظ انسجام اقتصادی جامعه را بر عهده داشتند (Ibn Babawayh; Jasim).

بررسی عملکرد سازمان وکالت نشان می‌دهد این نهاد صرفاً یک تشکیلات ارتباطی یا مذهبی نبود، بلکه ساختاری منسجم برای مدیریت اقتصادی جامعه شیعه به شمار می‌رفت. دریافت و توزیع وجوهات شرعی، حمایت از نیازمندان، نظارت بر عملکرد نمایندگان محلی، حفظ اعتماد عمومی و ایجاد شبکه‌ای امن برای انتقال منابع مالی، از مهم‌ترین کارکردهای این سازمان بود. در نتیجه، سازمان وکالت توانست در شرایط فشار سیاسی عباسیان، ضمن حفظ پیوند میان امام و شیعیان، از فروپاشی اقتصادی جامعه شیعه جلوگیری کرده و زمینه تداوم حیات اجتماعی و اقتصادی آن را فراهم سازد.

نتیجه‌گیری

بررسی وضعیت اقتصادی جامعه شیعه در عصر عباسی نشان می‌دهد که حیات اجتماعی و اقتصادی شیعیان، تحت تأثیر مستقیم شرایط سیاسی، مذهبی و اجتماعی حاکم بر این دوره قرار داشت. سیاست‌های محدودکننده خلفای عباسی، فشارهای امنیتی بر ائمه(ع) و پیروان آنان، کاهش امکان حضور شیعیان در ساختارهای رسمی قدرت و تقویت مرزبندی‌های فرقه‌ای، از جمله عواملی بود که زمینه محدود شدن فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی شیعیان را فراهم ساخت. با وجود این، جامعه شیعه توانست با تکیه بر ظرفیت‌های درونی و مدیریت هدایت‌شده ائمه(ع)، انسجام خود را حفظ کرده و مسیر استمرار اجتماعی و اقتصادی خویش را هموار سازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین عوامل تقویت بنیان اقتصادی شیعیان، گسترش جمعیت شیعه و شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی در شهرهای مهم عراق، به‌ویژه کوفه، بغداد، سامرا، مدائن و بصره بود. حضور گسترده شیعیان در این مناطق، زمینه ایجاد روابط متقابل اقتصادی، حمایت‌های درون‌گروهی و شکل‌گیری نوعی همبستگی اقتصادی را فراهم کرد. این پیوندهای اجتماعی، به‌ویژه در شرایطی که تعامل شیعیان با دیگر گروه‌های اجتماعی تحت تأثیر اختلافات مذهبی و فشارهای سیاسی قرار گرفته بود، نقش مهمی در حفظ توان اقتصادی جامعه شیعه داشت. از سوی دیگر، سیره اقتصادی ائمه اطهار(ع) نشان می‌دهد که حمایت مالی آنان از شیعیان صرفاً در قالب کمک‌های مقطعی به فقرا و نیازمندان نبود، بلکه بخشی از یک الگوی جامع مدیریت اجتماعی محسوب می‌شد. کمک به بدهکاران، حمایت از افراد گرفتار، تأمین نیازهای اقتصادی خانواده‌های شیعی، اعطای سرمایه برای فعالیت‌های اقتصادی و حفظ کرامت انسانی نیازمندان، نشان‌دهنده رویکردی است که در آن هدف اصلی، توانمندسازی افراد و جلوگیری از وابستگی اقتصادی آنان بود. در این نگاه، اقتصاد نه صرفاً ابزاری برای رفع نیازهای مادی، بلکه عاملی برای حفظ عزت اجتماعی، انسجام مذهبی و تقویت هویت جمعی جامعه شیعه به شمار می‌آمد. همچنین، تشکیل و توسعه

سازمان وکالت را می‌توان مهم‌ترین سازوکار نهادی ائمه(ع) برای مدیریت اقتصادی جامعه شیعه در عصر عباسی دانست. این سازمان، علاوه بر نقش ارتباطی میان امام و شیعیان، وظیفه مهمی در جمع‌آوری و توزیع وجوهات شرعی، حمایت از نیازمندان، سامان‌دهی منابع مالی و نظارت بر امور اقتصادی شیعیان بر عهده داشت. گستردگی جغرافیایی این شبکه و حضور وکلای مورد اعتماد در مناطق مختلف، نشان‌دهنده نوعی نظام مدیریتی منسجم بود که توانست در شرایط فقدان ارتباط مستقیم میان امام و پیروان، کارکردهای اجتماعی و اقتصادی جامعه شیعه را حفظ کند. تحلیل عملکرد وکلا نیز نشان می‌دهد که ائمه(ع) علاوه بر انتخاب افراد شایسته، بر عملکرد آنان نظارت مستمر داشتند و با معرفی و توثیق وکلای مورد اعتماد، زمینه اعتماد عمومی شیعیان به این شبکه را فراهم می‌کردند. این نظارت دقیق، مانع از انحراف منابع مالی و سوءاستفاده از جایگاه وکالت می‌شد و به سازمان وکالت امکان می‌داد تا در طول چند قرن، نقش مؤثری در استمرار حیات اجتماعی و اقتصادی شیعه ایفا کند.

در مجموع، می‌توان گفت مدیریت اقتصادی ائمه اطهار(ع) در عصر عباسی، مجموعه‌ای از اقدامات فردی، اجتماعی و نهادی بود که در کنار یکدیگر، به حفظ سرمایه اجتماعی و اقتصادی جامعه شیعه انجامید. این مدیریت نه‌تنها پاسخ‌گوی نیازهای اقتصادی روزمره شیعیان بود، بلکه راهبردی برای حفظ هویت مذهبی، تقویت همبستگی درون‌گروهی و مقابله با پیامدهای فشارهای سیاسی حکومت عباسی محسوب می‌شد. بنابراین، اقتصاد شیعه در این دوره را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای از روابط مالی پراکنده دانست، بلکه باید آن را شبکه‌ای سازمان‌یافته از تعاملات اجتماعی، حمایت‌های مالی و مدیریت نهادی دانست که با هدایت ائمه(ع)، امکان استمرار و پایداری جامعه شیعه را فراهم آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The economic history of early Shiʿism cannot be adequately understood without considering the political, social, and institutional pressures that shaped the material life of Shiʿa communities under Abbasid rule. During the second and third Islamic centuries, the consolidation of Abbasid authority was accompanied by varying degrees of political surveillance, restriction of Alid and Shiʿa activities, and limitations on the direct interaction of the Imams with their followers. These conditions affected not only the religious and political position of Shiʿa communities but also their access to economic opportunities, administrative positions, commercial networks, and wider patterns of social interaction. At the same time, the gradual development of sectarian identities altered the structure of interpersonal relations among Muslims. Tribal affiliation, which had played a major role in organizing social relations during the first Islamic century, increasingly coexisted with, and in some contexts was overshadowed by, doctrinal and sectarian boundaries. Historical accounts concerning marriage, social association, and relations with Alid families indicate that political apprehension and confessional affiliation could influence patterns of social interaction and thereby indirectly affect economic cooperation (Al-Isfahani; Al-Mas'udi, 1988; Al-Tusi, 1983). Such developments were particularly consequential for a community whose political leadership was frequently subjected to surveillance, imprisonment, displacement, or restricted access. Against this background, the economic activities of the Shiʿa Imams may be interpreted as part of a broader strategy for preserving communal cohesion, religious identity, and social resilience. Their measures included assistance to debtors, financial support for impoverished families, provision of capital for productive activity, protection of the dignity of recipients, collection and redistribution of religious funds, and the gradual

institutionalization of relations between the Imam and geographically dispersed followers. Rather than representing isolated acts of charity, these practices collectively contributed to the formation of an internal system of economic solidarity through which Shiʿa communities could respond to political pressure and social marginalization while maintaining a degree of economic autonomy and institutional continuity.

An important foundation of this economic resilience was the demographic growth and geographical concentration of Shiʿa populations in major urban centers, particularly in Iraq. Cities such as Kufa, Baghdad, Samarra, Madaʾin, Basra, and Wasit became important nodes of Shiʿa settlement, communication, religious learning, and economic activity. Baghdad was especially significant because, following its establishment as the Abbasid capital, it rapidly developed into one of the most important political, intellectual, commercial, and administrative centers of the Islamic world. Its economic opportunities attracted merchants, scholars, officials, and families from different regions, including substantial numbers of Shiʿa from Kufa, Basra, Madaʾin, and elsewhere (Al-Khatib al-Baghdadi, 1996; Al-Muqaddasi, 1982). Historical sources identify the Karkh district in western Baghdad as a particularly important concentration of Shiʿa population and social activity (Al-Khatib al-Baghdadi, 1996; Al-Ya'qubi, 1992). The growth of these concentrated communities had significant economic implications because geographical proximity facilitated trust-based exchange, the circulation of information, mutual assistance, access to trade contacts, and the formation of intra-group partnerships. Historical evidence also points to the increasing numerical visibility of Shiʿa communities from the beginning of Abbasid rule through the period of the Minor Occultation, a development reflected in reports of large gatherings at the funerals of the Imams and other public manifestations of communal presence (Al-Mufid, 1992; Al-Tabari, 1879; Pishvaei, 2011). Such demographic concentration strengthened both religious identity and economic interdependence. In circumstances in which broader social relations could be constrained by political suspicion or sectarian distance, internal networks of trust became increasingly important. These networks reduced transaction risks, facilitated mutual lending and assistance, and enabled members of the community to mobilize resources through interpersonal and institutional connections. Thus, the economic history of Shiʿa communities in this period was closely tied to patterns of settlement and social organization, as demographic concentration created the social infrastructure upon which more structured forms of financial cooperation could subsequently be built.

A second major component of Shiʿa economic organization was the direct financial support provided by the Imams to vulnerable members of the community. Historical and biographical reports indicate that such support encompassed debt relief, assistance to impoverished households, aid to stranded travelers, protection of economically vulnerable families, and the provision of capital to individuals capable of entering productive economic activity (Al-Mufid, 1992; Ibn Shahrashub, 1997). The conduct of Imam Musa al-Kazim is particularly illustrative. Reports concerning his financial assistance demonstrate that he frequently responded to economic hardship not merely by providing subsistence aid but by addressing the structural cause of the recipient's vulnerability. One account describes his payment of a substantial sum to a debtor, enabling the individual to discharge his obligations and return to economic stability (Al-Mufid, 1992). Other reports indicate that his assistance was sometimes sufficiently large to allow recipients to attain a measure of long-term security, with historical accounts describing grants of several hundred dinars (Al-Irbili, 2002; Al-Qummi, 2006). This pattern is significant because it suggests an approach to welfare that combined immediate relief with economic empowerment. The same orientation is evident in reports concerning the provision of commercial capital. In one account, an

individual who requested money to begin earning a livelihood was given a substantially larger sum and advised to invest it in a particular form of trade, after which he reportedly achieved economic independence (Al-Hurr al-Amili, 1993; Al-Majlisi, 1982). Such practices indicate that assistance was not conceptualized merely as almsgiving but could function as an instrument of productive reintegration. At the same time, the manner in which aid was distributed reflected a concern for social dignity. Accounts of anonymous nocturnal assistance to impoverished households show that the Imams sought to minimize humiliation, dependency, and the public exposure of poverty (Al-Mufid, 1992). The economic function of these practices therefore extended beyond material redistribution: they preserved household stability, limited the social consequences of indebtedness, strengthened trust in religious leadership, and reinforced a culture of solidarity within the Shiʿa community.

This pattern of support continued in the conduct of later Imams and developed into a broader model of economic protection and empowerment. Reports concerning Imam al-Rida, Imam al-Jawad, Imam al-Hadi, and Imam Hasan al-Askari suggest that financial assistance was often calibrated to the circumstances of the recipient and was associated with principles of moderation, dignity, self-sufficiency, and communal responsibility. Imam al-Rida is described as assisting needy persons and stranded travelers while preserving their social dignity, demonstrating that economic support was linked to ethical concerns about the status and self-respect of the recipient (Al-Kulayni, 1984; Ibn Shahrashub, 1997). Accounts relating to Imam al-Jawad similarly emphasize proportionality in giving, indicating an effort to align assistance with the actual condition and needs of the applicant (Ibn Shahrashub, 1997). The economic conduct of Imam al-Hadi further illustrates the connection between debt relief and long-term economic stabilization. Historical reports describe his intervention on behalf of heavily indebted followers and his efforts to secure resources sufficient not only for repayment of debt but also for the continuing maintenance of their families (Al-Majlisi, 1982; Modarresi Chahardehi, 1973). Other reports suggest that religious revenues, including forms of obligatory and charitable payments, could be directed toward the needs of vulnerable believers, while questions concerning funds allocated to the Imam were sometimes resolved in favor of the immediate economic needs of the original holder (Al-Kulayni, 1984). Such evidence reflects a flexible understanding of financial responsibility in which the economic security of believers could take priority over rigid accumulation or transfer of resources. The advice attributed to Imam Hasan al-Askari likewise shows that economic resilience was connected to psychological and social endurance, including patience, communal cohesion, and continued confidence in the guiding role of the Ahl al-Bayt (Ibn Babawayh). Accordingly, the economic strategy of the Imams should be understood as multidimensional: it combined redistribution, debt relief, productive investment, family protection, moral support, and the preservation of social dignity, thereby strengthening both the material and social foundations of Shiʿa communal life.

The most significant institutional development supporting these economic functions was the formation and expansion of the Wikāla Organization, a network of authorized representatives that connected the Imams with Shiʿa communities across different regions. The growth of this structure was closely associated with the increasing difficulty of direct communication under Abbasid political control. Surveillance, imprisonment, geographical dispersal, and restrictions imposed on the Imams made a decentralized but coordinated representative system increasingly necessary. The Wikāla Organization therefore performed religious, communicative, administrative, and financial functions, including the collection of religious dues, transfer of funds, distribution of resources, transmission of instructions, and maintenance of reliable channels between the Imam and local

communities (Al-Kashshi, 1988; Al-Tusi, 1990). Its financial significance became especially visible during and after the period of Imam Musa al-Kazim, when representatives managed substantial sums and operated across a wide geographical area (Al-Kashshi, 1988; Al-Mas'udi, 1988). The network was not confined to a single city. Its activities extended to Kufa, Baghdad, Samarra, Madaʾin, Wasit, Basra, Mosul, and other centers of Shiʿa settlement, with trusted individuals responsible for collecting funds, answering community needs, and transmitting resources and communications (Al-Kulayni, 1984; Al-Najashi, 1986). During the later Imamate period and the Minor Occultation, this organizational pattern became even more important, as representatives and subsequently the special deputies of the Twelfth Imam preserved continuity in religious, social, and financial administration (Al-Tusi, 1990; Ibn Babawayh; Jasim). The Wikāla Organization also contributed to doctrinal stability by helping identify legitimate succession and opposing movements that threatened communal unity, including the Waqifiyya after the death of Imam Musa al-Kazim (Al-Kashshi, 1988). Consequently, the organization functioned as more than a financial collection mechanism. It represented an institutional infrastructure through which trust, authority, money, information, and social support circulated simultaneously, enabling the Shiʿa community to sustain itself despite political restrictions and the absence of unrestricted direct access to the Imams.

In conclusion, the economic organization of the Shiʿa community during the Abbasid period emerged from the interaction of demographic concentration, intra-group social networks, targeted financial assistance, and increasingly structured institutional management. The economic conduct of the Imams was not limited to episodic charity or the passive distribution of religious funds; rather, it constituted a broader strategy directed toward maintaining household stability, protecting vulnerable believers, reducing the destructive effects of indebtedness, promoting economic self-sufficiency, and preserving the dignity of recipients. At the communal level, the concentration of Shiʿa populations in major Iraqi cities facilitated mutual trust, cooperation, and economic exchange at a time when sectarian boundaries and political pressures could restrict wider social participation. At the institutional level, the Wikāla Organization transformed dispersed interpersonal relationships into a coordinated network capable of collecting, transferring, and redistributing resources while simultaneously preserving communication, religious authority, and communal cohesion. These interrelated mechanisms demonstrate that economic management was deeply connected to the broader social and religious strategy of the Imams. By combining individual support with collective solidarity and institutional organization, Shiʿa communities were able to develop forms of internal resilience that reduced their vulnerability to external political and economic pressures. The resulting economic structure should therefore be understood not as a collection of isolated financial practices, but as an integrated system of social support, resource management, trust formation, and institutional continuity. This system contributed materially to the survival of Shiʿa communities, strengthened their collective identity, and provided the economic foundations necessary for the continuation of their social and religious life during one of the most politically restrictive periods of early Islamic history.

References

Al-Hurr al-Amili, M. i. a.-H. (1993). *Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masa'il al-Shari'a* (2nd ed.). Mu'assasat Al al-Bayt li-Ihya' al-Turath.

Al-Irbili, A. i. I. (2002). *Kashf al-Ghumma*. Maktabat Bani Hashim.

Al-Isfahani, A. a.-F. A. i. a.-H. *Maqatil al-Talibiyyin*.

Al-Kashshi, M. i. U. (1988). *Rijal al-Kashshi* (1st ed.). Mashhad University Publishing Institute.

Al-Khatib al-Baghdadi, A. i. A. (1996). *Tarikh Baghdad*. Dar al-Kutub al-Ilmiyya.

Al-Kulayni, M. i. Y. q. (1984). *Al-Kafi*. Dar al-Kutub al-Islamiyya.

Al-Majlisi, M. B. (1982). *Bihar al-Anwar*. Mu'assasat al-Wafa'.
Al-Mas'udi, A. i. a.-H. (1988). *Muruj al-Dhahab*. Mu'assasat Dar al-Hijra.
Al-Mufid, M. i. M. (1992). *Al-Irshad*. Al-Mu'tamar al-Alami li-Alfiyyat al-Shaykh al-Mufid.
Al-Muqaddasi, A. A. A. M. i. A. (1982). *Ahsan al-Taqasim*. Iranian Authors and Translators Company.
Al-Najashi, A. i. A. (1986). *Rijal al-Najashi* (6th ed.). Mu'assasat al-Nashr al-Islami.
Al-Qummi, A. (2006). *Anwar al-Bahiyya*. Nashr-e Islami.
Al-Tabari, M. i. J. (1879). *Tarikh al-Tabari*. Mu'assasat al-A'lami lil-Matbu'at.
Al-Tusi, M. i. a.-H. (1983). *Ikhtiyar Ma'rifat al-Rijal*. Mu'assasat Al al-Bayt li-Ihya' al-Turath.
Al-Tusi, M. i. a.-H. (1990). *Al-Ghayba*. Mu'assasat al-Ma'arif al-Islamiyya.
Al-Ya'qubi, A. i. A. Y. q. (1992). *Tarikh al-Ya'qubi*. Scientific and Cultural Publishing Company.
Ibn Babawayh, M. i. A. *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'mah*. Mu'assasat al-Nashr al-Islami.
Ibn Shahrashub, M. i. A. (1997). *Manaqib Al Abi Talib*. Maktabat al-Haydariyya.
Jasim, H. *The Political History of the Occultation of the Twelfth Imam*. Amir Kabir.
Modarresi Chahardehi, M. (1973). *The Life of the Tenth Shi'a Imam, Imam Hadi*. Ghadir Publications.
Pishvaei, M. (2011). *The Lives of the Imams*. Imam Sadiq Institute.